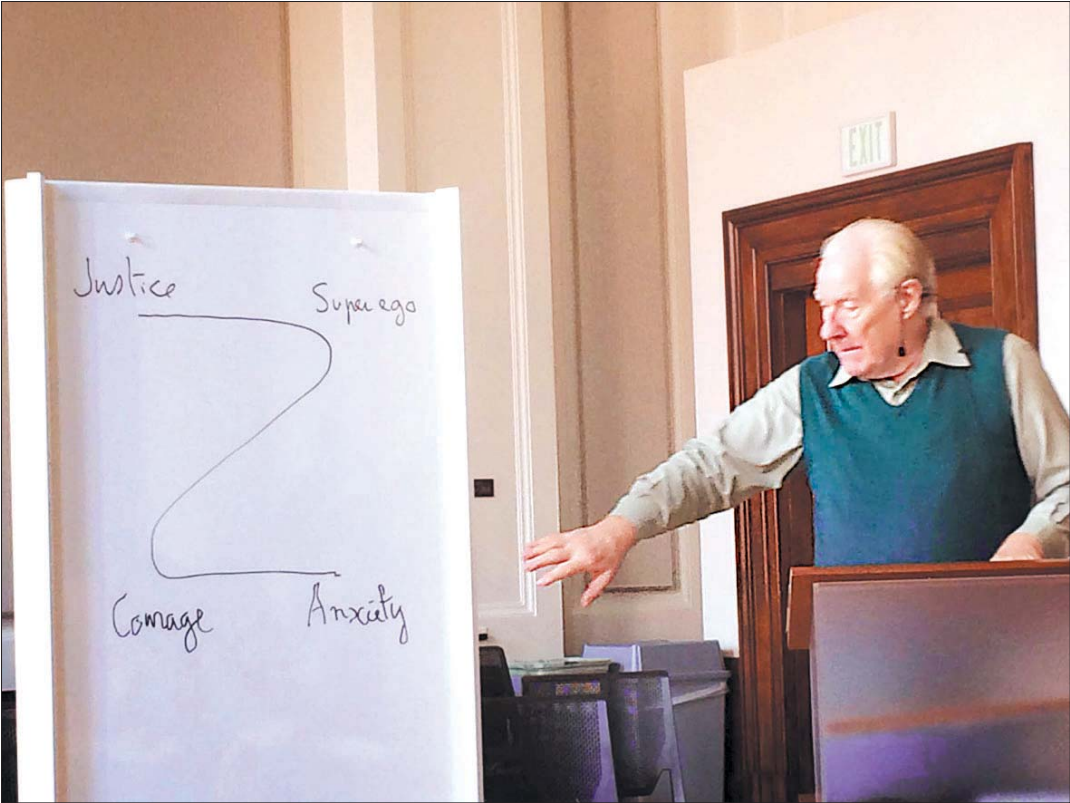


گفت‌وگو با آلن بدیو، فیلسوف فرانسوی، دربارهٔ سعادت

اربابان جهان تغییر را دوست ندارند

ترجمه: فرید دبیری‌مقدم

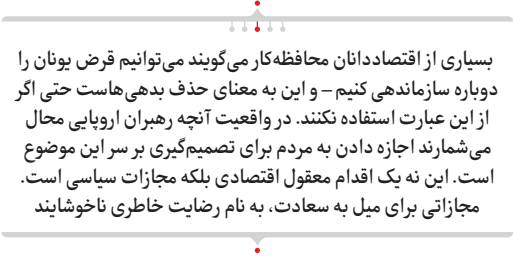


«ضافت» تبیین می‌کند، آنجا که توضیح می‌دهد خود فلسفه همواره منوط است به مواجهه با کسی. این معنی شرح حیرت‌انگیز مواجهه الکیلبداس با سقراط است. از طریق این مواجهه با کسی است که سؤال‌های مربوط به اراده، تصمیم، افشای نفس (self-exposition) و ارتباط با دیگری مطرح می‌شوند. تمام اینها شما را در وضعیتی فوق‌العاده، مخاطره‌آمیز و حیاتی قرار می‌دهد. **ما مواجهه دیگران فلسفه و خواندن ژان پل سارتر بود. چرا فلسفه را به‌عنوان مسیری در زندگی‌تان انتخاب کردید؟**

فلسفه نیز آن‌طور که به میانجی سارتر با آن مواجه شدم امتداد شعار پدرم بود. من همچنان به سارتر بر سر یک نکته اساسی وفادار هستم؛ نمی‌توانید از وضعیت به‌عنوان دلیلی برای دست‌نزدن به هیچ کاری استفاده کنید. این نکته‌ای مرکزی در فلسفه اوست؛ وضعیت هیچ‌وقت به‌گونه‌ای نیست که توجیهی باشد برای توقف خواستن، تصمیم‌گرفتن و دست به کش زدن. برای سارتر فقط و فقط آگاهی است، که به یک وضعیت معنی می‌بخشد، پس شرایط هرگونه که باشد نمی‌توانید از مسئولیت خود شانه خالی کنید. حتی اگر بدنظر برسد وضعیت آنچه را اراده‌تان می‌خواهد محال می‌سازد، آنگاه باید تغییر اساسی آن وضعیت را بخواهید. این درس سارتر است.

ما فلسفه چگونه می‌تواند به ما کمک کند تا سعادت‌مند باشیم؟

سعادت زمانی روی می‌دهد که درمی‌یابید قادر به چیزی هستید که پیش‌تر نمی‌توانستید قادر به آن هستید. برای مثال در یک مواجهه رمانتیک به موضوعی پی می‌برید که خودخواهی محافظه‌کارانه بنیادین شما را منشوش می‌کند؛ می‌پذیرید که وجودتان کاملاً وابسته به شخص دیگری است. قبل از تجربه این موضوع هیچ نوع تصویری از آن نداشتید. ناگهان می‌پذیرید که وجودتان وابسته



بسیاری از اقتصاددانان محافظه‌کار می‌گویند می‌توانیم قرض یونان را دوباره سازماندهی کنیم – و این به معنای حذف بدهی‌هاست حتی اگر از این عبارت استفاده نکنند. در واقعیت آنچه رهبران اروپایی محال می‌شمارند اجازه دادن به مردم برای تصمیم‌گیری بر سر این موضوع است. این نه یک اقدام معقول اقتصادی بلکه مجازات سیاسی است. **مجازات‌ی برای میل به سعادت، به نام رضایت خاطری ناخوشایند**

به دیگری است. واین دیگری که به بخشی از وجود شما تبدیل شده است احتیاط‌هایی را به چالش می‌کشد که معمولاً برای محافظت از خود اتخاذ می‌کنید. آنگاه باید به دنبال روبه‌روشدن با پیامدهای این سعادت باشید، تلاش کنید تا آن را در درجه اعلایش نگه دارید. یا تلاش کنید تا آن را دوباره به‌دست آورید یا بازسازی‌اش کنید تا همچنان به زیستن این تازگی آغازین ادامه دهید. پس باید بپذیرید که گاهی اوقات این سعادت می‌تواند بر خلاف رضایت خاطر عمل کند.

ما چرا سعادت و رضایت خاطر را در مقابل هم قرار می‌دهید؟

اول از همه سعادت اساساً برابری طلبانه است و مسئله دیگری را در خود دارد درحالی‌که رضایت خاطر در پیوند با خودخواهی بقاست و چیزی از برابری در خود ندارد. و رضایت خاطر منوط به مواجهه با تصمیم نیست. رضایت خاطر وقتی روی می‌دهد که مکان خوبی در این جهان پیدا می‌کنیم – شفلی خوب، خوردوری زیبا، تعطیلات خوب در خارج از کشور. رضایت خاطر مصرف چیزهایی است که برای به دست آوردن‌شان جنگیده‌ایم. باوجود همه‌چیز تلاش می‌کنیم تا مکان مناسبی در جهان آنگونه که هست اشغال کنیم دقیقاً به این دلیل که بتوانیم از مزایای آن بهره ببریم. بنابراین رضایت خاطر در مقایسه با سعادت شکنجی محدود از سوبژکتیوئته است – شکلی از موفقیت مطابق با هنجارهای جهانی.

یک فیلسوف رواقی می‌تواند بگوید «به راضی بودن راضی باش». این دیدگاهی متداول است که همه از جمله خودم کم و بیش آن را داریم، اما به‌عنوان یک فیلسوف باید بگویم که این امر با آنچه سعادت می‌نامم متفاوت است. و فلسفه همیشه به دنبال این بوده است که انسان‌ها را به سوی این سعادت واقعی سوق دهد، حتی زمانی که به قیمت رضایت خاطر تمام شود. **ما اگر سعادت به معنای برخورداری از هستی و حیات قدرتمند و خلاق چیزی باشد که به نظر محال می‌آمده، آیا برای سعادت‌مند بودن لازم است جهان را تغییر دهیم؟**

رابطه متعارف با جهان تحت دیالکتیک رضایت خاطر و نارضایتی عمل می‌کند. در اساس این نوعی دیالکتیک تقاضاهاست: می‌توانیم اسمش را «دیگاه» سندیکایی [یا مطالبه محورا] به جهان» بگذاریم، اما سعادت واقعی از مقولات متعارف زندگی اجتماعی نیست. وقتی تقاضای سعادت دارید و پاسخ «نه» است، دو امکان روبه‌روی خود دارید. امکان اول تغییر خودتان و دست‌برداشتن از تقاضای این امر محال: سعادت را برای خود منع می‌کنید و به خود امر می‌کنید تا به رضایت خاطر بسنده کنید. اطاعت می‌کنید. این ریشه سوبژکتیو محافظه‌کاری است. امکان دوم همان امکانی است که لکان از آن سخن می‌گوید، یعنی دست‌نکشیدن از میل‌تان – یا همان‌طور که پدرم می‌گفت دست‌نکشیدن از خواستن آنچه می‌خواهید. آنگاه لحظه‌ای فرا می‌رسد که به جای قبول محال‌بودن سعادت، نیاز به این میل دارید که جهان را تغییر دهید تا

اندیشه

تازه‌های ققنوس

۴استفورددیگر

چهار مجلد جدید از مجموعه «دانشنامه فلسفه استفورد» توسط انتشارات ققنوس روانه بازار نشر شد. مجلد بیست‌ونهم از این مجموعه «فتارگرایی و کارکردگرایی» نوشته جورج گراهام و جنت لوین است. این کتاب مشتمل بر دو بخش «فتارگرایی» و «کارکردگرایی» است که هرکدام توسط یک نویسنده نوشته شده است. در مدخل رفتارگرایی دلایل تأیید و رد رفتارگرا بودن مرور می‌شود و روی «فتارگرایی افراطی» اسکینر تأکید گذاشته می‌شود. هرچند واژه «کارکردگرایی» برای اشاره به دیدگاه‌های گوناگونی در رشته‌های روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، اقتصاد و معماری به کار می‌رود، اما این مدخل صرفاً بر کارکردگرایی به‌عنوان نظریه‌ای فلسفی درباره ماهیت حالات ذهنی متمرکز است.

مجلد سی‌ام این مجموعه «زیبایی‌شناسی آلمانی در قرن هجدهم» به قلم پل گایر است. رشته فلسفی زیبایی‌شناسی تا سال ۱۷۳۵ نامی نداشت. در این زمان بود که الکساندر باومگارتن در ۲۱ سالگی در رساله استادی خود در دانشگاه هاله، تعبیر زیبایی‌شناسی را به معنای دانش ناظر به امور محسوس و متخیل باب کرد. البته از آن هنگام که افلاطون در «جمهور» ارزش تعلیمی صور متعددی از هنر را زیر سؤال برد و ارسطو در پاره‌های به جامانده از بوطیقای خود اجمالا از آنها دفاع کرد، زیبایی‌شناسی بی آنکه نامی داشته باشد بخشی از فلسفه بود. در این مدخل به شرح تاریخچه تعامل میان



نظریه سنتی تجربه زیبایی‌شناسانه همچون صورت خاصی از شناخت حقیقت و نظریه‌های متأخر تجربه زیبایی‌شناسانه همچون بازی آزادانه قوای شناختی و همچون نوعی تجربه غیرمستقیم عواطف در آلمان قرن هجدهم پرداخته می‌شود.

مجلد سی‌ویکم این مجموعه «ژیل دولوز» نوشته مشترک دانیل اسمیت و جان پروتوی است. ژیل دولوز یکی از پرکارترین و موثرترین فلاسفه فرانسوی در نیمه دوم قرن بیستم بود. او فلسفه را تولید مفاهیم و خود را ریاضی‌دانی صرف می‌دانست. دولوز در شاهکار خود یعنی «تفاوت و تکرار» کوشیده متافیزیکی بیرواند مناسب ریاضیات و علم معاصر؛ متافیزیکی که در آن مفهوم تکرر جای مفهوم جوهر را می‌گیرد و رخداد به جای ذات و نهفتگی به جای امکان می‌نشیند. یکی از جنبه‌های درخرو توجه اندیشه دولوز، ردکردن تصور هایدگری «پایان متافیزیک» است. هرچند هنوز زود است برای آنکه ببینیم قرن بیست و یکم، چنانچه دوست او میشل فوکو عنوان کرد، «دولوزی» خواهد بود یا نه، اما می‌توان مشاهده کرد که تأثیر دولوز فراتر از فلسفه می‌رود؛ محققان در رشته‌های مختلفی از جمله معماری، مطالعات شهری، جغرافیا، مطالعات فیلم، موسیقی‌شناسی، انسان‌شناسی، مطالعات جنسیت و مطالعات ادبی با نظر مساعد به تفکر او استاد می‌کنند و مفاهیم او را در این رشته‌ها به کار می‌گیرند.

آخرین مجلد منتشر شده مجموعه دانشنامه استفورد «ژاک لکان» نام دارد که توسط ایدرین جاستون نوشته شده است. لکان چهره‌ای برجسته در حیات روشنفکری پارسیسی طی سال‌های قرن بیستم بود. او که گاهی «فرود فرانسوی» نامیده می‌شود، شخصیت مهمی در تاریخ علم روانکاوی است. آموزه‌ها و نوشته‌هایش اهمیت کشف ناخودآگاه به دست فروید را هم در ساحت نظری و عملی خود روانکاوی و هم در ارتباط با طیف وسیعی از سایر رشته‌ها می‌کاوند. کار لسان به‌ویژه برای علاقه‌مندان به ابعاد فلسفی اندیشه فروید، بسیار ارزشمند است. در ۵۰ و چند سال اخیر، ایده‌های لکانی در برخورد‌های گوناگون با مسائل روانکاوانه به‌ویژه در حلقه‌های فلسفه قاره‌ای، محوریت پیدا کرده‌اند.

در ابتدا می‌توانیم ناخشنودی را به صورت حالتی از عدم رضایت عمیق و گسترش بیش از حد قلمرو امور محال تعریف کنیم، اما ناخشنودی می‌تواند شکست سعادت نیز باشد. براساس معیار وفاداری مورد نظر من – معیاری که همیشه در پیوند است با یک مواجهه و در نتیجه با سعادت – در جست‌وجوی سعادت باید ثابت قدم و استوار بود. وفاداری یگانه فرمان اخلاقی است. اما این ضرورت پیشگیری از تمام مخاطرات نیست. باید به این مسئله اذعان کنیم که سعادت با مصیبت‌هایی روبه‌رو می‌شود. این مصیبت‌ها مرتبه‌های متفاوتی دارند: برخی ناشی از خستگی و تسلیم‌شدن هستند و برخی دیگر از عهدشکنی یا خیانت. در فلسفه من شر این است که به صورت سوبژکتیو مسئول یک مصیبت بر سر راه سعادت باشید. من نام این را می‌گذارم فاجعه. این تجربه به همان میزان هولناک است که تجربه سعادت شدید است. محافظه‌کاران فبیاج را بسیار دوست دارند چراکه دلیل اصلی‌شان را برای بسنده‌کردن به رضایت خاطر از فبیاج بیرون می‌کشند.

ما شما می‌گویید «فاجعه به مراتب بهتر است از وجودنداشتن»....

خب بله! بهتر است خطر فاجعه را به جان بخرید – و شانس سعادت واقعی را داشته باشید – تا آنکه از ابتدا خود را از آن منع کنید. آنچه من «وجودنداشتن» می‌خوانم خصلت محافظه‌کارانه سوزهٔ انسانی است که او را به بقای حیوانی و رضایت خاطر و جایگاه صرف در جامعه عقب می‌راند. «وجودنداشتن» آن چیزی است که سوزه را از کشف آنچه واقعاً قادر به آن است منع می‌کند.

ادامه در صفحه ۱۱

رویو

نگاهی به پنجمین اثر از مجموعه «احداث اروپا»

غرب مسیحی چگونه به وجود آمد

کتاب «تاریخ پیدایش غرب مسیحی» نوشته پتر براون پنجمین اثر از مجموعه بررسی‌های تاریخی اروپایی موسوم به «احداث اروپا» است که به فارسی برگردانده شده است. پتر براون مورخ ایرلندی، استاد تاریخ دانشگاه‌های اکسفورد، لندن، برکلی و پرینستون است و حوزه تخصصی‌اش تاریخ اواخر عهد باستان و رابطه دین و جامعه در دوران انتهای امپراتوری روم و اوایل قرون وسطاست. او در این کتاب، مسیر پرماجرای پیدایش دین مسیحی را از شروع عهد وسطای اولیه تا سال هزار میلادی بررسی کرده؛ مسیری که از عصر امپراتوری روم غربی و گرودین قسطنطین اول، امپراتور روم، به مسیحیت در سال ۳۱۲ میلادی آغاز می‌شود و نهایتاً با پذیرش مسیحیت توسط سکنه جزیره ایسلند در سال هزار میلادی، مسیحی‌شدن سراسر قاره اروپا را به فرجام می‌رساند. از این‌رو مهم‌ترین شاخصه این کتاب بررسی مسیحیت قرون وسطای اولیه است. نویسنده با بی‌طرفی تأثیرپذیری‌های متقابل آیین‌های کهن مشرکان، بت‌پرستان و مسیحیت جدید را به هنر نقالی تاریخی و نگاه نافذ کهن‌شناسانه ارائه می‌کند. از این‌رو، انقراط و امتزاج آیین‌ها، مناسک و اسطوره‌های کهن در آیین جدید شاید از فرازهای جذاب کتاب باشد.

بی‌تردید پرداختن به تاریخ دورودار و فرایند پرفرازونشیب «پیدایش دین مسیحیت در غرب» در محدوده تنها یک کتاب، کار بلندپروازانه‌ای است که پتر براون شاید توانسته از عهده آن برآید و کتاب را از اقبال مورخان و اروپا‌شناسان فراوانی در سطح جهانی برخوردار کرد.

اما آنچه این دوران را برای مورخان مهم و هیجان‌انگیز می‌کند، کیفیت متنوع و انواع منابع مکتوب در دسترس است؛ منابعی که نشان می‌دهند مسیحیت چگونه توانسته موجودیت خود را در مناطق و نواحی مختلف حفظ و تأمین کند. این موضوع در بادی امر به منابع نسبتاً موقتی برمی‌گردد که از آباب کلیسایی به زبان‌های یونانی و لاتینی برجا مانده‌اند.

در مورد اروپا موضوع اصلی کتاب انحصاراً به تشریح شکل‌گیری مسیحیت در اروپای آتلانتیکی محدود شده است. انتقال حوزه قدرت و تمدن در مدیترانه باستانی به شمال غرب اروپا که امپراتوری جدید شارلمانی محور و اوج اعلای آن بود، اهمیت تعیین‌کننده‌ای در خاتمه‌دادن به دنیای کهن و پیدایش مسیحیت قرون وسطایی داشته است. تاریخ قرون وسطایی اولیه در اروپای غربی در دهه‌های گذشته بسیار بررسی شده است.

باستان‌شناسان و مورخان سراسر قاره اروپا این دوره را که عصر ظلمانی می‌خوانند، به دقت بررسی کرده‌اند. به همین سبب، نویسنده به هیچ‌وجه بررسی تاریخ طولانی کلیسای مسیحی را موضوع اصلی اثر خود قرار نداده و کتاب شرح سرگذشت پاپ‌ها، اسقف‌ها، کشیش‌ها و کلیساها نیست. او در این کتاب اوضاع و تحولات به‌غایت متغیر تاریخی و محیط‌های هیجانی و دنیاهای رنگارنگی را بررسی کرده که آیین مسیحیت در سرزمین‌های ایرلند، بریتانیا، آلمان و بالاخره ممالک اسکاندیناوی تجربه کرده و خود را به آینه با شرایط مختلف زمانی و مکانی تطبیق داده است. در این نواحی افرادی که مسیحیت بالنده در سواحل مدیترانه خود را با مناسبات محلی انطباق داد تا حدود زیادی با میراث برجامانده از روم کهن فاصله داشت و با آن متفاوت بود.



فرایند مسیحی‌شدن در این مناطق بسیاری از نااطمینانی‌ها، عدم شفافیت‌ها و سازش‌هایی را روشن و برعلا می‌کند که تحت لوای تحولات ظاهری ضروری استتار شده‌اند؛ آنچه به اروپای غربی این فرصت را داد تا خود را مسیحی بفهمد و بشناسد. نویسنده روایات کهن و اقوال آباب کلیسایی را که معتقدند گویا نصرانیان اقلیتی جدیدتر که گسترش مسیحیت را به‌عنوان دین رحمت و برابری در میان مردم ضعیف و عقب نگه‌داشته توصیف می‌کند، کمتر قرین واقعیت می‌داند و با ارائه نشانه‌های واقعی و با استاد به مدارک و شواهد متفن تاریخی، نتیجه می‌گیرد مسیحیت به هیچ‌وجه کیش بردگان و مردمان ضعیف و فرودست نبوده است.

در نظر نویسنده، قابلیت سازش و همکاری متفکران و مروجان آیین نصرانی با سلاطین، امیران، رؤسای قبایل و سرکردگان نظامی اقوام مختلف در سرزمین‌های بدوی و فاقد فرهنگ غرب و شمال اروپا و مساعی سایر آباب کلیسایی در تطبیق مسیحیت با رسوم و آیین‌های باستانی، عامل اصلی در بازداشتن تدریجی حاکمان از بت‌پرستی و مناسک کافری بوده و در فرایندی منطف و صبورانه نهایتاً تخریب معابد و بت‌خانه‌ها و کرایش به کیش جدید را به همراه آورده است.

نویسنده با اتخاذ مواضع بی‌طرفانه میان آیین‌های کهن مشرکان و بت‌پرستان و مسیحیت جدید، تأثیرپذیری متقابل این دو را به هنر نقالی تاریخی و نگاه نافذ کهن‌شناسانه به‌گونه‌ای ارائه می‌کند که خواننده در مواردی عاجز از تمیز این مطلب می‌شود که به واقع کدام‌یک از دیگری تأثیر بیشتری پذیرفته است.

این کتاب از مجموعه آثار اروپایی موسوم به «احداث اروپا» انتخاب شده است. «احداث اروپا» عنوان مجموعه‌ای است که بیش از دو دهه گذشته پنج ناشر معتبر آلمانی، انگلیسی، ایتالیایی، فرانسوی و اسپانیایی منتشر کرده‌اند؛ مجموعه‌ای که تمایزات ساختاری با تاریخ‌نویسی‌های متعارف معاصر در مغرب‌زمین دارد. در این ابتکار حداقل ۲۰ مورخ و جامعه‌شناس ممتاز غربی به سرپرستی ژاک لوگوف تاکنون ۲۴ عنوان کتاب در بررسی‌های تاریخی پیرامون قاره اروپا را در یک کار مشترک منتشر کرده‌اند تا پاسخ‌گویی چالش‌هایی باشد که اروپا در زمانه حاضر در عرصه جهانی با آن مواجه است.

تاکنون پنج اثر از مجموعه «احداث اروپا» با عناوین «انقلاب‌های اروپایی» نوشته چارلز تیلی، «اروپا مولد قرون وسطی» اثر ژاک لوگوف، «تاریخ پیدایش علوم جدید در اروپا» نوشته پائولو روسی، «تاریخ روابط اسلام و اروپا» نوشته فرانکو کاردینی و «تاریخ پیدایش غرب مسیحی» توسط همین مترجم به فارسی برگردانده شده است.